

آن مرد آمد، آن مرد ماند، خودش انتخاب کرده بود!

سید کاظم حافظیان رضوی

پیر خردپیشه نورانی‌ام
برد ز دل رنگ پریشانی‌ام
گفت که در زندگی آزاد باش
هان گذران است جهان، شاد باش

(علامه طباطبایی)

وقتی ایرج افشار چشم‌هایش را برهم گذاشت، بیشتر آنهایی که او را می‌شناختند و دوست داشتند درباره‌اش بنویسند و گوهره‌های وجود آن دانشی‌مرد ایران‌دوست را در صفحات نشریات فرهنگی (که او عنایتی ویژه به آنها داشت) معرفی کنند، فرصت را به دست آوردند. تعداد آنچه پس از مرگ استاد به عنوان ویژه‌نامه و یا صفحات خاص در مطبوعات کشور انتشار یافت، گواه این مدعاست.

ایرج افشار با آن که در مجامع فرهنگی که مورد قبول و تأییدش بود، شرکت می‌کرد و در برخی از آنها که مورد پذیرش قرار می‌گرفت حاضر بود سخنانی نیز ایراد کند، ولی، چه قبل و چه بعد از انقلاب، هرگز از مراسم تشریفاتی و بزرگداشت‌ها و چی‌یک‌داشت‌ها برای خود استقبال نکرد و حاضر به حضور نشد. از درخشان‌ترین ویژگی‌های شخصیتی‌اش «مرزبندی»‌هایش بود.

در حیات علمی - فرهنگی ایرج افشار آنچه بسیار قابل تأمل، مذاقه و توجه است و صد البته آموزنده، «قدرت انتخاب و تعیین تکلیف» برای آنچه به او مربوط می‌شد، بود.

مروری بر یادگارهای فراوان گفتاری، رفتاری و نوشتاری زنده یاد ایرج افشار که از خود بر جای گذاشته. مطالعه آنچه دیگران درباره‌اش نوشته بودند و نوشتند، شنیدن آنچه دوستان، آشنایان و همکارانش در رثای او در مراسم پس از گذارش از این جهان بیان کردند، همه بر این روال در زندگی وی تأکید دارد که او اهل «قیل و قال»، «خودنمایی روشن‌فکری»، «سطحی‌نگری در فرهنگ»، «بی‌انضباطی در

خط و ربط‌های مدیریتی»، «از دست دادن فرصت‌ها و دیدن واقعات»، «شیفتگی‌های کم‌رنگ باب روز» نبود. در مقابل، «خواندن و مطالعه آگاهانه»، «نوشتن ضروری و عاشقانه»، «تصحیح و نشر متعهدانه»، «تشویق و ترغیب دلسوزانه»، «پیگیری و همت جانانه» را انتخاب کرد.

اجازه می‌خواهم از میان همه آنچه درباره‌اش گفته و نوشته شده است به یک خاطره بسیار آموزنده از استاد عبدالحسین آذرنگ استناد کنم که بر بخش زیادی از همه آنچه در قبل آمد مهر تأیید می‌زند:

[ایرج افشار] روزی به مناسبتی و با همان لحن متحکمانه به من چند اندرز داد... سعی می‌کنم عین عبارت او را نقل کنم: «چیزهایی را که می‌نویسی، می‌بینم، بعضی‌ها را می‌خوانم، بعضی‌ها را نمی‌فهمم و نمی‌خوانم، با بعضی از آنها موافقم و با بعضی مخالفم، فقط به تو می‌گویم سرت را بلند نکن، به عقب برنگرد و به کسانی که طرفت سنگ پرتاب می‌کنند، نگاه نکن! راه خودت را برو! من سال‌هاست همین کار را می‌کنم...»^۱

دوست دارم به بهانه نخستین سالگرد چشم برهم گذاشتن زنده‌یاد استاد ایرج افشار که حق عظیمی بر فرهنگ‌افزایی دوستداران و علاقه‌مندان فرهنگ ایران زمین دارد، به بارزترین شاخصه او که همانا «قدرت انتخاب» بود اشاره‌ای می‌کنم. برای نمونه به چند انتخاب استاد توجه کنیم:

او انتخاب کرد که خادم فرهنگ ایران زمین باشد و شد. او انتخاب کرد که ایران را بشناسد و تا آخرین روزهای زندگی در همین مسیر گام زند، و زد.

او انتخاب کرد که کتاب و هرچه با اوست را ارج نهد، و نهاد.

او انتخاب کرد که کتابخانه‌ای ماندگار و به یادگار تأسیس کند و کرد.^۲



۱. عبدالحسین آذرنگ، «فرهنگی که با ایرج بارورتر شد»، مهرنامه، شماره ۱۱، اردیبهشت ۱۳۹۰، ص ۲۱۲.
۲. کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را با تلاشی ۷ ساله (از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۰) تأسیس کرد و تا سال ۱۳۵۷ آن را اداره کرد.

او انتخاب کرد که در زمانی خاص مجموعه کتابخانه شخصی اش را با شرایطی ویژه به جایی که صلاح دید، اهداء کند، و کرد.^۳

او انتخاب کرد که آنچه می خواند و می یابد و در اختیار دارد را به دوستان و علاقه مندان معرفی کند، و کرد.^۴

او انتخاب کرد در کجا باشد، و بود؛ و در کجا نباشد، و نبود.

او انتخاب کرد با که باشد، و بود؛ و با که نباشد، و نبود.

او انتخاب کرد، درباره چه کسانی بنویسد و نوشت^۵ و از کنار چه کسانی بگذرد و گذشت.

او انتخاب کرد که با همه داشتن ها ساده زندگی کند، و چنین زندگی کرد.

او در انتخابش «خانه دوست» را بر هر خانه ای ترجیح داد،

در خانه دوست آرام می گرفت. به نان و ماست و تنور گرم و کلبه و کومه و چادر آنها در سراسر ایران عشق می ورزید.

آرامش خود را در حضور آن دیگران که در جرگه اصلی

هموطنانش بودند، بی ادعا، بی ریا و زلال همچون آب روان، می یافت و چنین بود که در جست و جو ردپای اسلاف و فرهنگ به جای مانده از آنها، به جز در لابه لای صفحات کتاب ها و

نسخه ها و پراکنده ها و در کتابخانه ها، در دشت ها و کوهپایه ها و روستاها و شهرها نیز عمر به برکت می گذراند و بر باد نمی داد.

ایرج افشار نمونه ای از تربیت یافتگان مکتبی بود که

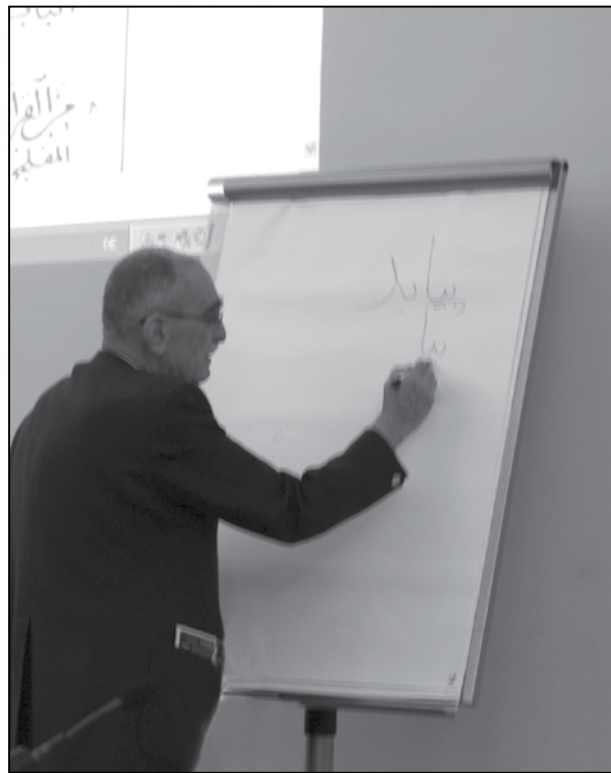
انسان بودن انسان را باور داشت. بر این اعتقاد بود که درخت

کهنسال فرهنگ ایران زمین در مقابل هیچ سیل و طوفانی ریشه تهی نمی کند، و در زندگی ثابت کرد «اعتقاد» که بادبان

کشتی وجود آدمی است،^۶ عامل «انتخاب درست» و هدایت کشتی حیات در مسیر رسیدن به جزیره خوشبختی است.

ایرج افشار خوب زیست، خوب رفت و در خاک ایران زمین

آرام خفت.



۳. سال ها قبل مجموعه کتابخانه شخصی اش را با شرایطی خاص و نوشته ای ویژه به مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی اهداء کرد.

۴. «تازه ها و پاره های ایران شناسی» در مجله وزین بخارا که به صورت پی در پی انتشار می یافت.

۵. نگاه کنید به کتاب نادره کاران، مجموعه یادداشت های او درباره فرزندان.

۶. زیرا که بادبان کشتی وجود مرد، اعتقاد است، چون بادبان باشد، باد وی را به جای عظیم برد، و چون بادبان نباشد، سخن، باد باشد! (فیه مافیة مولانا / شرح کامل کریم زمانی، متن ۱۰۹، ص ۲۵۷).